فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc189332592)

[پیشگفتار 2](#_Toc189332593)

[قائلین به انحلال و مستدلین به این دلیل عقلی 2](#_Toc189332594)

[تقریر مسئله 3](#_Toc189332595)

[علم اجمالی کبیر؛ 4](#_Toc189332596)

[علم اجمالی وسط 4](#_Toc189332597)

[علم اجمالی صغیر 4](#_Toc189332598)

[خلاصه مطلب 4](#_Toc189332599)

[خلاصه بحث 6](#_Toc189332600)

[مناقشات استدلال 6](#_Toc189332601)

[مناقشه اول 6](#_Toc189332602)

[پاسخ مناقشه اول 8](#_Toc189332603)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

آخرین دلیل برای حجیت استصحاب عبارت بود از دلیل عقلی که در اینجا مراد همان علم اجمالی است. مقدماتی از علم اجمالی ذکر کردیم و انحلالی که در علم اجمالی پیدا می‌شود و مثال‌هایی زدیم که ملاحظه کردید.

اما در اینجا موضوعی که قرار است محل بحث قرار گیرد معرکه آراء است از این جهت که قائلان و مستدلان به علم اجمالی برای حجیت اخبار واحد و اخبار ثقات، به علم اجمالی تمسک کرده‌اند که حداقل در سه دایره کبیر و وسط و صغیر متصور است و انحلال آن به علم اجمالی صغیر که توضیح خواهیم داد. این مبنای مستدلان به دلیل عقلی برای حجیت خبر واحد است. می‌گویند علم اجمالی کبیر که هست، این در دو مرحله انحلال پیدا می‌کند و به اخبار ثقات منطبق می‌شود، قدر متیقن آن می‌شود و حجیت از آن بیرون می‌آید که توضیح خواهیم داد.

این یک گروه است که صاحب کفایه اینجا پرچم‌دار این استدلال است و این استدلال مبتنی بر انحلال علم اجمالی کبیر به وسط و نهایتاً به صغیر است. صاحب کفایه به این انحلال معتقد است و پیرو او جمعی از اعاظم از جمله آقای خویی به انحلال تمایل دارند و همان فرمایش مرحوم آخوند را تقریر کرده‌اند.

و آنهایی که این دلیل را نمی‌پذیرند معتقد به عدم انحلال هستند و اینجا هم خود شیخ در رسائل پرچم‌دار است، شیخ معتقد به عدم انحلال است و در نتیجه نفی استدلال به این دلیل عقلی برای حجیت خبر است و در ادامه شیخ مرحوم شهید صدر است تقریباً همان مطالب مرحوم شیخ هست با بیانات و تقریرات دیگر ایشان پرورانده‌اند و می‌گویند اینجا انحلالی وجود ندارد و نمی‌شود به آن استدلال کرد.

پس این را پیشاپیش مستحضر باشید؛ استدلال به دلیل عقلی به عنوان آخرین دلیل در حجیت خبر ثقه، مبتنی بر قول به انحلال علم اجمالی کبیر به آن علم اجمالی صغیر است و تنجز آن علم اجمالی صغیر که دایره آن اخبار است و توضیح می‌دهیم.

این مسیر مستدلین است که مرحوم صاحب کفایه و بعد مرحوم آقای خویی به این مسئله اعتقاد دارند و در ادامه دیگران مثلاً منتقی با یک تفاوت در تقریر به این انحلال معتقد است.

مسیر مستشکلین و ناقدین و نافین به این دلیل عقلی برای حجیت خبر ثقه، عدم انحلال علم اجمالی کبیر است که اینجا هم پیشاهنگ اینها مرحوم شیخ است و در ادامه بزرگانی آن را پیموده‌اند از جمله مرحوم شهید صدر در تقریرات.

# قائلین به انحلال و مستدلین به این دلیل عقلی

آن روز مثالی می‌زدیم در علم اجمالی، وجود مجتهد در استان قم، بعد می‌گفتیم یک علم اجمالی هم هست که در شهر قم مجتهدانی مثلاً حداقل صدتا مجتهد است. بعد گفتیم در محدوده کسانی که معمم هستند همین‌جور دو، سه، چهار و پنج و یا شش مرتبه و درجه در معرض علم اجمالی ممکن است قرار بگیرد.

گفتیم این علم اجمالی‌های مترتب از دوایر بزرگ شروع می‌شود و به دایره کوچک می‌رسد، در یک شرایطی انحلال پیدا می‌کند و در شرایطی انحلال پیدا نمی‌کند.

ملاک این است که آن هسته اصلی که علم متعلق به آن گرفته است و متعلَق علم است، آن هسته اصلی، در کجا تمرکز دارد و منطبق بر نقطه خاصی می‌شود؟ نمی‌شود. اگر منطبق بشود یا به تعبیر منتقی محتمل الانطباق باشد به‌گونه‌ای که آنجا را گرفتید در بقیه شک بدوی است، اینجا انحلال پیدا می‌شود.

آن گفتیم علم اجمالی دارد که در استان قم حداقل صدتا مجتهد است، بعد می‌گوید علم دارد که در خود قم صدتا مجتهد است بعد یک علم دارد در معممین صدتا مجتهد است، اگر این متیقن اصلی که دارد با فرض معممین دیگر بقیه حالت شک بدوی پیدا بکند اینجا علم اجمالی منحل شده است.

یعنی وقتی گفته می‌شود در معممینی که در قم هستند حتماً این صدتا مجتهد هست، آن وقت در مابقی ممکن است باشد یا نباشد معنایش آن است که علم اجمالی منحل شده است.

در واقع انحلال حقیقی در علم اجمالی‌های متدرج و مترتب، مبنا این است که گویا اول یک تسامحی وجود دارد که دایره علم اجمالی را بزرگ گرفته است و الا اگر دقت بکند ببینید دایره علم اجمالی او در همین‌جا است به حیث که اگر این دایره را بگیرد، دیگر پا را بالا بگذارد، علمی باقی نیست، شک است، انحلال حقیقی این‌طور است و خیلی وقت‌ها این‌جور است.

در انحلال حقیقی علم‌های اجمالی چند درجه‌ای از لحاظ سعه و ضیق متعلق، انحلال حقیقی در آنجا است که یک نوع تسامح و تساهلی در ذهن شکل گرفته است که یک علم اجمالی بزرگ در یک دایره بزرگی برای او تصویر شده است.

و الا وقتی که دقیق می‌شود می‌بیند در این دایره وجود دارد، دایره را اگر تنگ‌تر بگیرد، می‌بیند این‌جور نیست، مثلاً می‌گوید مجتهد در سادات است، تمام آن معلوم بالاجمال را نمی‌شود منحصر در این قسمت کرد. برای اینکه می‌بیند اگر سادات از مجتهدین را کنار بگذارد هنوز آن معلوم کلی که از اول داشت باقی است. این نشان می‌دهد که انحلال محقق نشده است.

انحلال حقیقی یک علم است که باید به علم تفصیلی و شک بدوی تبدیل بشود منتهی تفصیلی نسبی اینجا مقصود است، تفصیلی حقیقی این است که نمی‌دانست خون در این ظرف است یا آن دیگری، مشخص شد خون در این ظرف است این تفصیل حقیقی است. اما اینجا تفصیل نسبی است.

تفصیلی یعنی کل فرد مشکوک است ولی طرفی که علم در آن تعین می‌کند لازم نیست تفصیلی مصداقی باشد، گاهی تفصیلی است و گاهی تفصیلی نسبت به بالاتر از خودش است ولی به هر حال باید آن قضیه بزرگ به دو قضیه مبدل بشود. انحلال حقیقی این است.

# تقریر مسئله

در اینجا فرمایش مرحوم آخوند در کفایه و تقریر خوب و جالبی که مرحوم آقای خویی در تقریرات دارد این است می‌گویند لااقل سه علم اجمالی در درجات است؛

## علم اجمالی کبیر؛

علم اجمالی به احکامی که در شریعت وجود دارد، احکام الزامی در شریعت در حوزه‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، وجود دارد در این رفتارهای مکلفین خداوند احکامی دارد این علم اجمالی کبیر.

## علم اجمالی وسط

این است که علم اجمالی دارد که در این امارات و ادله و ظنونی که در دست ما هست، احکامی وجود دارد، الان امارات و ظنونی هست، خبر واحد، شهرت، اجماع، سیره و امثال اینها که حدود شش تا مهم است، در مجموعه این سیره‌ها، اعم از سیره عقلایی و سیره متشرعه و سیره امام، در اجماعات، در شهرت‌ها، در اخبار که ظهورات اخبار و آیات مقصود است می‌دانیم که احکامی در اینها وجود دارد.

## علم اجمالی صغیر

این است که می‌دانیم احکام شرعی الزامی در این اخبار مظنون الصدور وجود دارد؛ در این اخباری که دست ما هست و مظنون الصدور است احکامی وجود دارد.

این علم اجمالی ابتدائاً وجود دارد، یک علم اجمالی است که خداوند قوانین و مقرراتی دارد فی نفس الامر این علم اجمالی کبیر می‌شود که آن روز گفتیم پایه اساس تکالیف مسائل چه در اصول و چه در کلام است.

علم اجمالی دوم هم در ادله‌ای که هست، سیره‌ها، شهرت‌ها و اجماعات، اخبار، ظهورات، حتماً احکام الهی وجود دارد و البته قطع نداریم که اولی به دومی منطبق است قطع به انطباق نداریم برای اینکه ممکن است همه اینها باشد، ظهورات جمع بکنیم استدلال بکنیم و به احکامی هم برسیم، احتمال اینکه فراتر از این هم فی نفس الامر باشد که در اینها منعکس نشده است هست.

علم اجمالی سوم این است که قطعاً در این اخباری که در کتب اربعه و کتب معتبر آمده است و مظنون الصدور است لااقل در اخبار ثقات که در این کتاب‌ها آمده است حتماً احکام الهی وجود دارد. یعنی می‌توان قسم خورد که تعدادی احکام که کم هم نیست در این اخبار و روایات وجود دارد. واقعاً این علم هم هست. این مقدمه اول که لااقل سه علم است می‌شود که ادعا شده است و درست است که این درجه از علم اجمالی وجود دارد.

خود علم اجمالی وقتی اثر دارد که مبتلابه باشد و باید دانست که در کار ما اثر دارد وقتی در کار شخصی اثر نداشته باشد، مثلاً احکام حج برای کسی که در معرض حج نیست، اصلا مصداق پیدا نمی‌کند.

# خلاصه مطلب

مستدلین برای حجیت خبر واحد به علم اجمالی می‌گویند دو انحلال حقیقی در اینجا محقق است؛

انحلال علم اجمالی کبیر به انحلال علم اجمالی متوسط

می‌گوید درست است خداوند متعال و شارع مقدس مجموعه‌ای از احکام دارد که متوجه مکلفین است ولی بعد از اینکه سراغ آن علم اجمالی بعدی می‌آیم و دایره بعدی که مجموعه از امارات و ظنون و سیره‌ها و ظهورات و اخبار و شهرت‌ها را می‌بینم که در آن احکامی وجود دارد، این حصه احکام در این امارات و طرق و راه‌هایی که اشاره شد، می‌دانم احکامی وجود دارد، این را که جدا می‌کنم، می‌گویم من و مکلفان احکام متجسد در این طرق و امارات را بگیریم و عمل بکنیم بعد سؤال بکنیم غیر از اینها باز چیزی باقی است؟ می‌گوید شک بدوی دارم معلوم نیست که چیزی باقی باشد. معنایش این است که انحلال پیدا کرد.

مثل این است که گفتیم می‌داند حداقل صد مجتهد در قم وجود دارد و بعد می‌دانست این صد مجتهد در معممین است بعد از اینکه علم اجمالی خود را در معممین محاسبه می‌کند دقت که می‌کند می‌بیند معممین حتماً وجود دارد اما در غیر معمم شک بدوی شد.

یک تقسیمی پیدا شد که علم اجمالی دوم در یک قسم می‌آید و آن علم اجمالی بزرگ‌تر باقی نمی‌ماند، حتماً منطبق بر این است آن علم اجمالی بزرگ‌تر در این قسمی که می‌گوییم مثلاً معمم اما در غیر این حتماً نمی‌توانم بگویم. این معنایش انحلال است

اینجا هم آن علم اجمالی به وجود احکام و تکالیف در این ظهورات و سیره‌ها و اجماعات و شهرت‌ها و اخبار، حتماً وجود دارد، به‌گونه‌ای که اگر اینها را ببینم و به ماوراء اینها نگاه بکنم، مثلاً این حکم در خواب‌ها وجود داشته باشد، یا فی نفس الامر وجود داشته باشد، باز در غیر اینها هم هست؟ من شک دارم.

اینها مدعی هستند که همین که موجود به ایدینا هست شیخ و آخوند و دیگران خوب تقریر کردند در آنجا هم شواهد زیادی آورده است، می‌گوید این اهتمامی که به حفظ اخبار بوده است و پالایش اینها از ناخالصی‌ها، اهمیت این اخبار و حکایت‌گری اینها از واقع خیلی بالا می‌برد، لذا با توجه به این اهمیت و جایگاه و اهتمامی که به اخبار و روایات بوده به این حجج بوده است، آن علم اجمالی بالا منحل می‌شود.

یک درجه پایین‌تر اینکه این علم اجمالی متوسط با یک علم اجمالی صغیر که نسبت آن را بسنجیم، آنجا هم الکلام، الکلام. . یک علم اجمالی وجود دارد که در اخبار و ظهورات و شهرت و ظهورات و طرق متصوره، احکام منعکس شده است اما اخبار را که ببینیم، گنج اخبار برای ما خیلی مهم است و تاریخ خبر را که ببینیم، اهتمامی که به حفظ اخبار و پالایش آن‌ها بوده است، تکثیر آن‌ها بوده است، ترغیب و تشویقی که به حفظ و صیانت آن‌ها بوده است، ببینیم، این گنج یک گنج خیلی فاخری می‌شود

من یقین دارم در این اخبار لااقل در مظنون الصدور، احکام الهی وجود دارد به‌گونه‌ای که سراغ شهرت و اجماع برویم دیگر شک هست، بعد از اینکه به اخبار عمل کردم و به روایات و اخبار اعتماد شد، دیگر یقین دارم که غیر از اینها یک چیز دیگر هست، حالا ظهورات قرآن را اینجا باید بپذیریم. ظهورات قرآن را پذیرفتیم، اخبار را هم پذیرفتیم. با آن همه دقت‌ها که سند و دلالت دیده شود و خروجی هزاران حکم از فروع و تفاصیلی که در اخبار آمده است می‌شود. وراء این بگوییم در چیزهای دیگر هم خبری هست؛ ممکن است ولی قطع نیست.

مرحوم میرزای قمی که انسدادی شد، نه به خاطر این بوده است که خبرها ضیاع زیاد داشته است یا احراز وثاقت کنیم. اینها نبوده است. جهت اصلی این است که می‌گوید قرائن بوده است، می‌گوید مقصود به ابهام مخاطب است اعتماد بر قرائن مشافه کرده است و بعد از مشافه نمیی دانیم قرائن قرائن چه شده است؟ لذا نمی‌توان قوی به استظهار اعتماد بکنیم

میرزای قمی در قوانین دو نکته دارد؛ به این دلیل انسدادی است،

۱- اینکه می‌گوید مفهوم به ابهام مشافهین هستند.

۲- اینکه قرائن زیادی از بین رفته است.

چون بحث ضیاع دو نکته دارد؛

۱- ضیاع متن احادیث است، فرضا مدینة العلم مرحوم صدوق نیست. شاید خیلی حدیث در آن بوده است که الان نیست. این یکی است که اگر آن بود کتب ما خمسه بود.

۲- ضیاع قرائن است.

# خلاصه بحث

پس استدلال به دلیل عقلی شد استدلال به علم اجمالی که سه رتبه دارد و منحل به علم اجمالی صغیر می‌شود؛ علم اجمالی کبیر به علم اجمالی متوسط و پس از آن انحلال علم اجمالی متوسط به علم اجمالی صغیر

علم اجمالی صغیر این بود که من می‌دانم احکام الهی بین این روایاتی که در کتب روایی هست موجود است وقتی که پا را فراتر از اینها می‌گذارم می‌بینم شک بدوی است و اطمینان و علمی نیست که غیر از آن‌ها چیز دیگری باشد البته احتمال داده می‌شود ولی علم نیست.

# مناقشات استدلال

روح این مناقشات به این برمی‌گردد که انحلال را نمی‌پذیریم اگر کسی انحلال را نپذیرفت این مسیر را دیگر نمی‌تواند طی کند.

مبنای استدلال انحلال کبیر به متوسط و متوسط به علم اجمالی صغیر است و مناقشات مبتنی است بر اینکه در این انحلال مناقشه است.

## مناقشه اول

این است که به نحوی مطرح هم شد و آن این است که انحلال اینجا محقق نمی‌شود به خاطر اینکه این اخبار موجود مبتلای به مشکلاتی است که نمی‌تواند آن علم اجمالی کامل را در خود جمع کند، آن علم اجمالی صغیر آن استحکام بالا را ندارد که کل آن فرایند بالا را در خود هضم کند.

وقتی انحلال پیدا می‌شود که امکان آن علم اجمالی بزرگ در این انحصار پیدا بکند باشد به‌گونه‌ای که پا را از این علم اجمالی پایی و صغیر بیرون بگذاریم دیگر شک باشد، این باید باشد تا انحلال محقق بشود.

اولین مناقشه این است که علم اجمالی صغیر این ظرفیت و توان را ندارد. چرا؟ به وجوه مختلفی که گفته شد.

و آن وجوه برمی‌گردد به اینکه این اخبار موجود و منقولی که دست ما هست یک آینه تمام‌نما یا نسبتاً تمام‌نمای از آنچه از معصومین صادر شده است نیست و مبتلا به یک چالش‌ها و مشکلاتی است.

اگر عین آن که از ائمه طاهرین علیهم‌السلام نقل شده بود با همه ویژگی‌های آن در دست ما بود، برای آن‌ها که در زمان غیبت صغری بودند یا آن‌ها که در زمان حضور بودند بر فرض اینکه بگوییم آن‌ها هم چنین چیزی دست آن‌ها بود. ، این علم اجمالی صغیر، علم اجمالی خوبی بود. مثلاً یونس بن عبدالرحمن یا علی بن مهزیار که در ائمه متاخر بودند و اصول اربعمائه دست آن‌ها بوده است و فضا و اجواء مناسبات حکم و موضوع و قرائن دچار این تحولات و تغییرات زمانه نشده بود، برای اصل مثلاً ابناء الرضا برای کسانی که دستشان در کار بوده است یا اصول اربعمائه را در دست داشتند یا جلوتر بیاییم مثل کلینی و امثال اینها، ممکن است بگوییم علم اجمالی صغیر مصون از برخی شبهات بوده است و ظرفیتی داشته است که بگوید آن علم اجمالی بزرگ و اصلی در این تعین پیدا کرده است به حیثی که خارج از آن شبهه بدویه بشود. این ممکن بود.

اما آن که دست ما هست، این آن نیست این دچار چالش‌های جدی شده است، این چالش‌ها را اشاره کردیم؛

۱- ضیاع الاحادیث است؛ کسی بگوید همچنان احادیث زیادی در گذر زمان در طول این حدود سیزده قرن، از دست رفت، تبدیل اصول اربعمائه به کتب بعدی احتمالاً یک چیزهایی ریزش پیدا کرد و بعد در دوره‌های متاخر هم وجود دارد و شاه فرد این کتاب مدینة العلم مرحوم صدوق است. این را ضیاع احادیث و متون می‌گویند

۲- یک شبهه دیگر که وزن علم اجمالی صغیر را کوچک می‌کند، همان است که اشاره شد، ضیاع قرائن یا آن فرمایشی که مرحوم میرزای قمی می‌فرمودند مقصود به ابهام مشافهین است. البته آن خیلی قائل ندارد ولی شبهه ضیاع قرائن وجود دارد و در کنار آن اولی که اگر ضیاع الحدیث و ضیاع القرائن را جمع بکنیم.

۳- به‌هم‌ریختگی وضع روات است، احتمال می‌دهیم که روات ثقه‌ای بودند که وثاقت آن‌ها به ما نرسیده است، بر عکس اینها که ثقات هستند ممکن است جوری دیگر باشد یا آن توثیقات عامه درست باشد یا نباشد.

این چند شبهه‌ای است که وجود دارد اینها را که جمع بکنیم، اخبار خوب است الان نمی‌توان آن را رها کند و نادیده بگیرد ولی اینکه اینجا را عمل بکنیم آن هر چه هست جواب گرفت به‌گونه‌ای که ماوراء آن نمی‌گوییم نیست ولی شبهه بدویه است.

می‌گوید این را نمی‌توان گفت. این شبهه اول است که این چالش‌های اساسی که رویاروی احادیث هست نمی‌گذارد که این احادیث هم آنجا بیاید.

برای تقریب ذهن به حدیث عامه برویم، آنجا این چالش خیلی بالاتر است، احادیثی که اهل سنت روی مبنای خودشان دارند، احادیثی که آن‌ها از پیامبر قبول دارند، آیا کسی می‌تواند آنجا بگوید آن علم اجمالی کلی که احکام الهی وجود دارد، در این اخباری که صد سال ممنوع بود و بعد جمع‌آوری آن مشکلات دارد که با ما خیلی فرق دارد؛ (البته ما هم نسبت به احادیث پیغمبر همان وضع را داریم منتهی مبنای ما فرق می‌کند اهل‌بیت را به‌منزله و خلفای حقیقی می‌دانیم و روایات آن‌ها خیلی بهتر بوده است تا روایات پیغمبر. از این جهت متفاوت هستیم ولی برای تقریب ذهن می‌گویم احادیث پیغمبر در عامه، واقعاً چالش‌های بزرگی دارد که حتماً علم اجمالی بزرگ در آن تجسد پیدا نمی‌کند. به همین دلیل آن‌ها به طرق دیگر بیشتر از ما توجه می‌کنند؛ مثل مصلحت و استحسانات و امثال اینها.

این مناقشه بحث مبنایی است و واقعاً مهم است آن که در پاسخ به این مناقشه آمده است و در کلام مرحوم شیخ هم هست، بزرگان زیادی نقل کردند و اخباری‌ها خیلی روی این تکیه می‌کردند، اصولی‌ها به شکل دیگری این را قبول دارند.

## پاسخ مناقشه اول

پاسخ این است که علی‌رغم همه این مسائل در عین حال این وزن و گنج اخبار، خیلی وزن بالایی است و گنج ذی‌قیمتی است و ضیاع در یک سطح وسیع را می‌گوییم حتماً نشده است، برای اینکه روایات به طرق مختلف نقل می‌شده است و در کتب متعدد می‌آمده است و تأکیدات بر حفظ آن‌ها فراوان بوده است و در حدیث بعضی می‌گویند اگر مدینة العلم هم بود خیلی بعید است که یک تحول اساسی رخ بدهد متفاوت از آن که در این کتب اربعه هست و تعداد دیگری از کتب وجود دارد.

به قرائن تاریخی که دقت کنیم مطمئن می‌شویم که این ضیاع وسیعی وجود ندارد ائمه یک به یک عنایت به روات و محدثین داشتند و به طرد ناخالصی‌ها داشتند، به تأکید حفظ اینها و آن ضیاع قرائن هم به شکل وسیع حتماً وجود ندارد برای اینکه منظومه بزرگی از روایات شکل بگیرد اینها خود فضایی درست می‌کند که آدم می‌فهمد اینها را چگونه به هم برگرداند و معنا بکند.

این جوابی است که اینجا داده شده است و این تابع تشخیص فرد است.

ائمه توجه داشتند که این در چه دست‌اندازی بیفتد و ارجاع هم تواتر معنوی و اجمالی دارد که ائمه ارجاع می‌دهند که اخبار و احادیث ما

این نشان می‌دهد اشکالاتی که بنیان این‌ها را فروبریزد نیست. البته فی‌الجمله ضیاع وجود دارد و در روات هم مسائلی وجود دارد و سر جمع می‌شود گفت ۸۰ تا ۹۰ درصد اینها درست است وقتی رقم اعتماد به اینها رسید به حدود ۹۰ درصد رسید آن رنگ می‌بازد.